

مقایسه تأثیر رهبری در تحولات انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی پس از پیروزی

مصطفی ملکوتیان^۱

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سید مصطفی تقوی مقدم

دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۴/۹/۱)

چکیده

این نوشته در پی پاسخ به این پرسش است که رهبری در ثبات و بی‌ثباتی و تحقق یا عدم تحقق اهداف انقلاب در مرحله پس از پیروزی انقلاب‌های فرانسه و ایران چه نقشی داشت؟ فرضیه تحقیق این است که تفاوت الگوی رهبری در انقلاب فرانسه با انقلاب اسلامی موجب شد تا در مرحله بعد از پیروزی، اولی پس از سالها بحران و بی‌ثباتی، به بازگشت وضع سابق و حتی رژیم پیشین بینجامد و دومی در مدت یک سال و اندی به استقرار ارکان نظام سیاسی بر مبنای اهداف اعلام‌شده انقلاب و استمرار آن موفق شود. برای تأیید فرضیه، ابتدا به اهمیت عامل رهبری در انقلاب‌ها اشاره و پس از آن به ترتیب، در مورد تحولات پس از پیروزی انقلاب‌های فرانسه و ایران بحث می‌شود. سپس الگو و کارکرد رهبری در دو انقلاب یادشده تحلیل و سرانجام تأیید فرضیه مقاله استنتاج می‌شود.

واژگان کلیدی

انقلاب فرانسه، انقلاب اسلامی، بحران، ترمیدور، ثبات، رهبری.

اهمیت رهبری در انقلاب‌ها

همه انقلاب‌ها، به یک اعتبار، دارای دو مرحله‌اند؛ مرحله مبارزه با رژیم حاکم تا پیروزی بر آن، و مرحله پس از پیروزی و استقرار نظام جدید. تاریخ همه انقلاب‌ها گواه آن است که اگرچه مرحله مبارزه، مرحله‌ای بسیار دشوار است، دشواری‌ها و بحران‌های مرحله استقرار بسیار بیشتر و نفس‌گیرترند. انقلاب‌ها پس از پیروزی معمولاً با توفانی از حوادث که توسط بازماندگان رژیم سابق و دیگر گروه‌های ضدانقلاب و قدرت‌های سلطه‌گر خارجی صورت می‌گیرند، روبه‌رو می‌شوند (ملکوئیان، ۱۳۹۰: ۱۷۰)؛ در این مرحله است که جایگاه کانونی و تعیین‌کننده رهبری در انقلاب آشکارتر می‌شود.

در هر انقلابی، نیروی اجتماعی (رهبری، آرمان انقلابی، شخصیت‌ها، احزاب، طبقات و افشار) در مقابل قدرت سیاسی قرار می‌گیرد و تحولات انقلابی را رقم می‌زند. کیفیت و وضعیت نیروی اجتماعی در چگونگی روند تحولات قبل و بعد از پیروزی و بی‌ثباتی یا ثبات و استقرار نظام انقلابی و تحقق یا عدم تحقق اهداف آن نیز نقش کانونی دارد (همان: ۱۲). تأثیر مجموعه نیروی اجتماعی یا هر کدام از عناصر تشکیل‌دهنده آن را می‌توان به‌طور مستقل در مرحله قبل یا بعد از پیروزی انقلاب بررسی کرد.

این نوشته فقط به بررسی نقش عامل رهبری در تحولات انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی بعد از پیروزی می‌پردازد، زیرا رهبری است که باید عناصر و آموزه‌های آرمان را احیا و فعال کند؛ اهداف جنبش را براساس آرمان تعیین و تبیین کند؛ به بسیج عمومی اقدام کند و درباره شیوه برخورد با حوادث و مسائل تصمیم بگیرد؛ وضع موجود را تحلیل و در واقع، آرمان را برای پاسخگویی به مسائل تفسیر کند و توانمند سازد و مهم‌تر از آن، قادر به مهار واگرایی‌ها و مدیریت اصطکاک‌های علایق و سلایق جریان‌های متعدد و متنوع نیروی اجتماعی باشد تا در مرحله پس از پیروزی بتواند استقرار نظام نوین را در راستای اهداف اساسی انقلاب تحقق بخشد. به بیان دیگر، بدون رهبری، نارضایتی اجتماعی تنها به شورش می‌انجامد و اصولاً انقلاب تحقق نخواهد یافت. به گفته تروتسکی: «بدون سازمان رهبری‌کننده، انرژی توده‌ها مانند بخاری که در جعبه پیستون نگه داشته نشده باشد، پراکنده می‌گردد» (بشیریه، ۱۳۷۲: ۸۸). بنابراین، بدون تبیین نقش رهبری و رهبران، درک عالمانه نقش نیروی اجتماعی در انقلاب‌ها میسر نمی‌شود.

انقلاب فرانسه پس از پیروزی؛ بحران و رجعت

از سلطنت تا جمهوریت: کشور فرانسه پس از وقوع انقلاب در سال ۱۷۸۹م مراحل گوناگونی را پشت سر گذاشت. از آن سال تا سال ۱۹۵۸م که جمهوری پنجم فرانسه تأسیس شد، نظام

سیاسی کشور بیش از پنج بار بین سلطنت و جمهوریت دست به دست شد (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۱۹-۳۱۲). بررسی همه تحولات و بحران‌های یادشده که چندین دهه پرفرازونشیب از تاریخ کشور فرانسه را در برمی‌گیرد، هدف این نوشته نیست. در اینجا با تأکید بر نقش و کارکرد رهبری، فقط مروری اجمالی بر فرایند تحولات و تکوین بحران‌های دوره جمهوری اول و منجر شدن انقلاب به امپراتوری ناپلئون خواهیم داشت.

پس از پیروزی انقلاب در ۱۷۸۹م، بنا به تعبیر کرین بریتون، ماه عسل انقلاب به‌زودی پایان یافت و نوبت تلاش و تدبیر برای استقرار نظام جدید فرا رسید (بریتون، ۱۳۶۶: ۱۰۸-۱۰۶). برخلاف تصور عموم، بیشتر رهبران انقلاب، حتی تندروترین آنها مانند روبیسپیر، دانتون و مارا، تا سال ۱۷۹۱م معتقد به سرنگونی نظام پادشاهی نبودند و با ایجاد حکومت جمهوری مخالف بودند (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۵۳). از این‌رو، نزدیک به سه سال پس از پیروزی انقلاب، یعنی تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲، همچنان نظام سلطنتی بر فرانسه حاکم بود؛ این دوره خود شامل دو مقطع سلطنت مطلقه و سلطنت مشروطه می‌شود.

مقطع اول از چهارم مه ۱۷۸۹ تا ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ را در برمی‌گیرد و در آن فقط مجلس طبقاتی مبعوثان (اتاژ نرو) تأسیس شد. در چهارم مه ۱۷۸۹، لویی شانزدهم و نکر نخست وزیر برای چاره‌اندیشی درباره وضع بحرانی کشور و تصمیم‌گیری در مورد بحران مالی و خزانه خالی و با این تصور که این مجلس رأی به گرفتن مالیات از طبقات بالا خواهد داد، پس از حدود ۱۵۰ سال فترت، مجلس طبقاتی را دوباره احیا و افتتاح کردند. افرادی مانند میرابو، بارناو و لافایت که در این مقطع، بیش از دیگران نقش رهبری را ایفا می‌کردند، در چارچوب نظام سلطنتی مطلقه به طرح مطالبات انقلاب می‌پرداختند. در این دوره که به تعبیر کرین بریتون، جزو دوره حکومت میانه‌روها محسوب می‌شود، روشن شد که مطالبات جامعه در قالب نظام سلطنت مطلقه پاسخ خود را نمی‌یابند. از این‌رو رهبران نمایندگان طبقه سوم که اکثریت اعضای مجلس طبقاتی را تشکیل می‌دادند، سخنگوی مطالبات شدند و سوگند یاد کردند که دوره حکومت استبدادی را خاتمه دهند. در چنین شرایطی این مجلس که در هفدهم ژوئن همان سال، خود را «مجلس ملی» اعلام کرد، پس از کشمکش‌های فراوان، ضمن تصویب اولین قانون اساسی فرانسه در سال ۱۷۹۱، اختیارات پادشاه را تحدید کرد و بدین ترتیب پس از گذشت سه سال از پیروزی انقلاب، سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه تبدیل شد (پالمر، ج ۱، ۱۳۵۷: ۴۵۲).

مقطع دوم، دوره تقریباً یکساله از ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲ را در برمی‌گیرد که مجلس کنوانسیون تشکیل شد و بنا بود که قانون اساسی ۱۷۹۱ بر پایه نظام سیاسی مشروطه به اجرا درآید (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۳۶۹). اما در انتخابات مجلس کنوانسیون از ۷۰ هزار نفر

انتخاب‌کننده، تنها هفت هزار نفر، یعنی فقط ۱۰ درصد افراد واجد شرایط شرکت کرده و ۶۳ هزار نفر شرکت نکردند (همان: ۴۲۸). افزون‌بر ضعف پشتوانه اجتماعی، رهبران جریان‌های عمده سیاسی، از جمله ژاکوبین‌ها و ژیروندن‌ها درباره حدود اختیارات شاه و مشروطیت آن دیدگاه‌های متفاوتی داشتند و میان آنها اختلاف به‌وجود آمد (همان: ۴۰۹ و ۴۱۱). همین مسئله یکی از عوامل مهمی بود که موجب شد سلطنت مشروطه بیش از یک سال دوام نیاورد.

جمهوریت

اختلاف دیدگاه‌های رهبران ژاکوبین و ژیروندن و بحران سلطنت مشروطه زمینه را برای حذف رهبران میانه‌رو و پیشتازی رهبران تندرو مانند *دانتون* فراهم کرد و بدین ترتیب، دوره حکومت تندروها فرا رسید و انقلاب فرانسه وارد مرحله جدیدی از بحران‌ها و تضادهای اجتماعی شدید شد (کاشانی، ۱۳۷۴: ۱۲۶). مجلس کنوانسیون به محض تشکیل در ۲۱ سپتامبر، سلطنت مشروطه را ملغی ساخته و جمهوری اعلام کرد و قانون اساسی جدید موسوم به قانون اساسی ۱۷۹۳ یا قانون سال اول را تدوین کرد (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۲۷).

در مجلس کنوانسیون فقط جمهوری‌خواهان شرکت داشتند و امور را رهبری می‌کردند که خود به سه دسته تقسیم می‌شدند: جناح راست (ژیروندن‌ها) که میانه‌رو و طرفدار فدرالیسم بودند؛ جناح چپ (مونتانیارها) که تندرو و طرفدار تمرکز بودند و شامل ژاکوبین‌ها و کوردلیه‌ها می‌شدند؛ و دسته سوم که راکد و خنثی بودند و به آنها *la plaine* یا *le marais* می‌گفتند (دونالدن، ۱۳۶۸: ۲۰۳). در این مقطع، رهبران ژیروندن‌ها و مونتانیارها مجلس را هدایت می‌کردند و حکومت انقلابی و کمیته نجات ملی را به رهبری *دانتون* تشکیل دادند (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۳۳ و ۴۳۷).

اختلاف مواضع رهبران این گروه‌ها همواره یکی از عوامل بحران بود. رهبران مهم ژیروندن، *ورنیو* و *بریسو*، که ابتدا دست برتر را داشتند، تصمیم گرفتند یکی از رهبران ژاکوبین، یعنی *مارا* را محاکمه کنند. در مقابل، *مارا* و *روبسپیر* تصمیم به از بین بردن ژیروندن‌ها گرفتند (همان: ۴۳۴). در نتیجه، مونتانیارها با حکم توقیف ۳۲ نفر از ژیروندن‌ها آنها را از کنوانسیون حذف کردند و قدرت را به‌دست گرفتند. پس از حذف ژیروندن‌ها، در سال ۱۷۹۴ جنگ قدرت و تجزیه و نفاق به درون مونتانیارها و رهبران آنها نیز کشیده شد. اینها خود به چند گروه تقسیم شده بودند: گروه *روبسپیر*، *سن‌ژوست* و *کوتون* که پس از اخراج *دانتون* اختیار کمیته نجات ملی را در دست داشت؛ گروه میانه‌روها شامل *دانتون*، *مارا*، *کامیل دمولن*، *هرودوسشل*، *فابرد گلاتین*؛ و گروه هبرتیست‌ها و تروریست‌های افراطی شامل *کولودریو*، *بی‌یوآرن* و *بارر* (دونالدن، ۱۳۶۸: ۲۰۷). *روبسپیر* تصمیم گرفت گروه‌های رقیب را یکی پس از

دیگری از بین ببرد (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۲۹-۴۲۸). او ابتدا هبرتیست‌ها و سپس دانتون و دوستان او را به گیوتین سپرد (دونالدن، ۱۳۶۸: ۲۰۷).

پس از اعدام دانتون، روبسپیر رهبر تام‌الاختیار شد. مصوبات مجلس کنوانسیون در دوره سلطه او حکومتی را به وجود آورد که از سلطنت سلاطین متمرکز استبدادی مانند سلطنت لویی چهاردهم و صدارت ریشلیو مستبدتر بود (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۳۷). درحالی‌که در واکنش به شدت ترور و خشونت روبسپیر، کامی‌دمولین تقاضای تشکیل هیأتی به نام «انجمن رحمت» می‌کرد، گروه دیگری به نام «آتراژه» که از کوردلیه‌ها منشعب شده بودند و شومت آنان را رهبری می‌کرد، خون‌ریزی‌ها را کافی نمی‌دانستند و تقاضای ترور بیشتر می‌کردند (همان: ۴۴۲).

سرانجام روبسپیر و یاران او نیز در ژانویه ۱۷۹۴ توسط ترمیدوری‌ها به گیوتین سپرده شدند (پالمر، ۱۳۵۷: ۴۶۷).

پس از سقوط روبسپیر، مجلس کنوانسیون در ۱۷ اوت ۱۷۹۵ قانون اساسی دیگری را موسوم به قانون سال سوم وضع کرد (همان: ۴۶۹). به موجب این قانون، حکومت انقلابی منحل شد و حکومت هیأت مدیره (دایرکتوار) از ۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ تا ۱۹ نوامبر ۱۷۹۹ رهبری امور را به دست گرفت. در چهار سال حکومت دایرکتوار نیز مملکت فرانسه همواره دچار بحران بود. رهبران ژاکوبین‌ها و سلطنت‌طلب‌ها مدام با هیأت مدیره در حال مبارزه بودند. در مقابل، هیأت مدیره برای دفاع از خود به نیروی نظامی متوسل شد و در چهارم سپتامبر ۱۷۹۷ سلطنت‌طلبان و در ۱۱ مه ۱۷۹۸ ژاکوبین‌ها را از میان برداشت (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۵۷ و ۴۵۹).

دایرکتوار همچنین افراطی‌های چپ‌گرا و چند تن از رهبران ژاکوبین‌ها و بابوف را که تمایلات کمونیستی داشتند به گیوتین سپرد. پس از مدتی رهبران دایرکتوار (لارولیر، روبل، لوتورنور، باراس و کارنو) خود نیز دچار تفرقه شدند. در سال ۱۷۹۷ لارولیر، روبل و باراس با اجرای کودتای فروکتی‌دور، کارنو و بارتلمی را از دایرکتوار اخراج کردند (دونالدن، ۱۳۶۸: ۲۱۳-۲۰۹). در سال ۱۷۹۹م در پی تفرقه میان رهبران دایرکتوار و تضعیف آن، سه تن از رهبران آن (سی‌یس، باراس و روژه دوکو) به رهبری سی‌یس درصدد تغییر قانون اساسی برآمدند (همان: ۲۱۹).

امپراتوری و بازگشت وضع پیشین: بدین ترتیب، چهار سال رهبری دایرکتوار و بحران‌های ناشی از آن زمینه را برای بازگشت وضع پیشین و ترمیدور فراهم کرد. سی‌یس با همکاری ناپلئون بناپارت که تازه از حمله به مصر بازگشته بود، دست به کار تغییر قانون اساسی شدند. در پی این همکاری و اقدام به کودتای ۱۹ برومر، هیأت مدیره منحل و حکومت کنسولا تشکیل شد و ناپلئون در رأس آن قرار گرفت. مجلس ابتدا در برابر ناپلئون مقاومت

کرد، ولی سربازان ناپلئون نمایندگان مخالف را از تالار جلسه بیرون کردند و بقیه نمایندگان تسلیم ناپلئون شدند (پزشک‌زاد، ۱۳۸۳: ۱۹۳-۱۹۰).

در حکومت کنسولی، ناپلئون بناپارت، سمت کنسول اول را داشت و وزرا که توسط وی منصوب می‌شدند، فقط در برابر او مسئول و پاسخگو بودند. این رویداد، پس از حکومت انقلابی و حکومت هیأت مدیره، جمهوری اول فرانسه را وارد سومین دوره خود کرد که به دوره کنسولا معروف شد و در واقع، نقطه پایان انقلاب فرانسه بود. دومین گام ناپلئون برای رسیدن به قدرت مطلقه، تجدید نظر در قانون اساسی سال ۱۸۰۰ و تصویب قانون جدیدی با عنوان قانون سال هشتم در اوت ۱۸۰۲ بود که مقام او را به‌عنوان کنسول مادام‌العمر تثبیت می‌کرد و مجالس قانونگذاری را عملاً تابع او می‌ساخت. در نهایت، ناپلئون در دوم دسامبر ۱۸۰۴ به‌عنوان امپراتور فرانسه تاج‌گذاری کرد و بدین ترتیب دوره جمهوری اول فرانسه به پایان رسید (شیروی، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

تبدیل کنسول مادام‌العمر به امپراتوری مستلزم تغییراتی در قانون سال هشتم بود. بدین ترتیب، قانون جدیدی با عنوان قانون سال دوازدهم تدوین شد تا براساس آن اولاً شکوه و جلال ظاهری سلطنت‌های سلف را به دربار امپراتور جدید بدهند، و ثانیاً قدرت وی را حتی‌المقدور بیفزایند (ماله و ایواک، ۱۳۶۲: ۵۴۸). سرانجام، شکست فرانسه در جنگ‌های ناپلئونی برکناری ناپلئون در پی تشکیل کنگره وین در ۱۸۱۵، به بازگشت لویی هجدهم (لویی شانزدهم در ۱۷۸۹ در پی انقلاب سرنگون لویی هجدهم در جایی فرمانده ضد انقلاب بود. و حاکمیت دوباره سلطنت بوریون‌ها انجامید (دونالدن، ۱۳۶۸: ۲۳۵-۲۲۴).

انقلاب اسلامی پس از پیروزی؛ استقرار و استمرار

انقلاب اسلامی ایران در بین انقلاب‌های مهم شناخته‌شده جهان، مردمی‌ترین آنها به‌شمار می‌آید (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۴۹-۱۳۲). به‌طور طبیعی در میان اقشار مختلف شرکت‌کننده در انقلاب، گرایش‌ها و سلایقی وجود داشتند که در مرحله پس از پیروزی می‌توانستند زمینه اصطکاک و واگرایی را فراهم کنند و انقلاب را با بحران مواجه سازند البته یکدستی بیشتر قریب به اتفاق مردم در انقلاب اسلامی ایران بسیرا بالا و منحصر به فرد بود. اما همان‌گونه که خواهیم دید، انقلاب اسلامی مسیری متفاوت با انقلاب فرانسه را پیمود.

ایجاد نهادهای مدیریتی: در انقلاب اسلامی، موقعیت امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر بلامنازع انقلاب، از قبل از پیروزی انقلاب تثبیت شده بود. در دوران مبارزه، رهبری برای هماهنگی و مدیریت امور انقلاب، در ۲۲ دی ۱۳۵۷، شورای انقلاب را تشکیل دادند (خمینی، ج ۵، ۱۳۸۵: ۴۲۶) و در ۱۵ بهمن، دولت موقت را برای انجام امور دوره انتقال تعیین کردند (همان،

ج: ۵۴. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی در مرحله پس از پیروزی دچار بحران مدیریتی نشد. رهبر انقلاب در همان ساعات اولیه پیروزی در ۲۲ بهمن، طی چندین پیام خطاب به ملت، افراد را از هر گونه عمل خلاف و اقدامات غیرلازم منع کردند و از عموم خواستند که چون ارتش رژیم پیشین به ملت پیوسته است، از برخورد با آن اجتناب ورزند؛ اسلحه‌هایی را که از پادگان‌های نظامی به دست آورده‌اند، به مراکز مربوطه تحویل دهند و خود با مأموران دولت انقلاب در تأمین ثبات و امنیت همکاری کنند (همان: ۱۴۰-۱۲۴). دو روز پس از پیروزی، رهبر انقلاب از اعتصاب‌کنندگان در همه وزارتخانه‌ها، نهادها، شرکت‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها خواستند تا به اعتصاب پایان دهند و فعالیت خود را در راستای سازندگی و اداره کشور بر مبنای اهداف انقلاب از سر بگیرند (همان: ۱۴۱). بدین ترتیب با توجه به مقبولیت عام و تام رهبری و تأثیر کلام ایشان، در اندک زمانی کشور به طور نسبی حالت عادی به خود گرفت و به گونه‌ای که خواهیم دید، خود را برای انجام فراندم نظام سیاسی که مستلزم وجود ثبات و امنیت است، آماده کرد.

ساماندهی نیروهای نظامی و امنیتی: موضع نیروهای نظامی و امنیتی بازمانده از رژیم پیشین با توجه به سلاح و امکاناتی که در اختیار دارند، بسیار تعیین‌کننده است. گاه به همان اندازه که استعداد ضدانقلاب شدن دارند، امکان به‌کارگیری آنها در خدمت رژیم انقلابی نیز وجود دارد. در این زمینه موضع رهبری تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، درباره چگونگی برخورد با ارتش دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. اما رهبر انقلاب همان‌گونه که در مرحله مبارزات قبل از پیروزی، برخلاف بهره‌گیری از جنگ مسلحانه، روش خلع سلاح رژیم شاه از طریق جذب ارتش آن را در پیش گرفته بود، در این زمینه تدابیر بسیار موفقیت‌آمیزی را اتخاذ کردند (مذاکرات شورای فرماندهان ارتش؛ دی و بهمن ۱۳۵۷، ۱۳۶۵، صفحات مختلف). در مرحله پس از پیروزی نیز برخلاف اصرار برخی از جریان‌ها برای برخورد با ارتش، در اقدامی راهبردی تصمیم گرفتند که ارتش را حفظ و اصلاح کنند و در خدمت ثبات و امنیت انقلاب و کشور به‌کار گیرند. از این رو طی پیامی در ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ ضرورت حفظ ارتش را اعلام و ملت را از مخالفت با آن منع و به پشتیبانی از آن موظف کردند و در جهت انسجام و یکپارچگی آن، روز ۲۹ فروردین را روز ارتش نام نهادند (امام خمینی، ج ۷، ۱۳۸۵: ۲۰).

سیر حوادث بعدی مانند بروز اغتشاشات قومی در برخی از مناطق و مهم‌تر از آن، تجاوز نظامی عراق به کشور و نقش ارتش در دفاع از کشور، تأثیر و اهمیت تصمیم رهبری در ایجاد ثبات و تأمین امنیت کشور را روشن‌تر می‌کند. امام خمینی (ره) رهبری افزون‌بر اینکه ارتش را در خدمت تثبیت نظام انقلابی قرار داد، فرمان تأسیس نهادهای نظامی و انتظامی جدید و

مستقلی مانند سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی را نیز صادر کردند که در ایجاد ثبات و امنیت مرحله پس از پیروزی انقلاب، نقش ویژه‌ای داشتند.

رفراندوم تعیین نظام

یکی از مواضع سرنوشت‌ساز رهبری که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به تحولات پس از پیروزی انقلاب و ثبات سیاسی کشور و استقرار ارکان نظام سیاسی آن داشت، ابتکار طرح رفراندوم نظام و اصرار بر انجام آن بود. دکتر صادق طباطبایی، از مجریان آن رفراندوم، در این زمینه می‌گوید: «همان شب به قم رفتم و اوضاع نامساعد را که منظور وزیر کشور بود برای ایشان شرح دادم و ضمناً گفتم آقا، حالا که دنیا شما و رهبری شما و این انقلاب به این عظمت را پذیرفته و به رسمیت شناخته است، چه نیازی به رفراندوم داریم؟.....ایشان گفتند شما الآن را نگاه نکنید، آن چیزی که در تاریخ می‌ماند، واقعیت‌های تاریخی است. شما سعی کنید که هرچه زودتر دولت این کار را برگزار کند» (طباطبایی، ج ۳، ۱۳۸۷: ۲۷۳-۶۹).

عنوان نظام سیاسی نیز مورد مناقشه جناح‌های سیاسی بود و هر کدام از جناح‌ها بر پیشنهاد خود اصرار می‌ورزید: جمهوری ایران، جمهوری خلق ایران، جمهوری دموکراتیک اسلامی، جمهوری اسلامی و غیره (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۲۳۸). اختلاف بر سر عنوان و ماهیت اصل نظام سیاسی می‌توانست به شکافی اجتماعی و واگرایی مهم سیاسی در کشور بینجامد و همگرایی درباره دیگر نهادها و ارکان نظام جدید را با بحران مواجه سازد. در این کشمکش مهم، رهبری افزون‌بر ایراد سخنان متعدد در دیدار اقشار مختلف جامعه با ایشان، در چهارم فروردین ۱۳۵۸ پیامی خطاب به ملت صادر کردند که در آن آمده بود: «امروز اهمال در شرکت در رفراندوم و سردی و سستی در این امر حیاتی موجب هدر رفتن خون شهیدان و به تباهی کشیدن کشور و اسلام عزیز است» (امام خمینی، ج ۶، ۱۳۸۵: ۴۰۸).

صدور این پیام و اعلان موضع رهبری مبنی بر اینکه من به «جمهوری اسلامی» رأی می‌دهم، موجب همگرایی ملی در این زمینه شد و ۹۸/۲ درصد آرای جامعه را متوجه نظام جمهوری اسلامی ساخت.

مدیریت ارکان قدرت: درحالی‌که دولت موقت مدیریت اجرایی کشور را به‌عهده داشت، شورای انقلاب اسلامی که برخی از اعضای دولت موقت هم در آن عضویت داشتند نیز مدیریت عالی انقلاب و کشور را زیر نظر رهبری انجام می‌داد. موارد متعددی از تصمیم‌های شورای انقلاب درباره اموری مانند فعالیت دادگاه‌های انقلاب، فعالیت نهادهای انقلابی، ملی کردن اموال سرمایه‌داران بزرگ کشور، اصلاح نظام قضایی کشور موجب بروز اختلاف‌ها و صف‌بندی‌هایی در درون شورای انقلاب با یکدیگر و هیأت دولت می‌شد. این‌گونه تعارضات

اگر به گونه‌ای مدیریت و مهار نشوند، چیزی شبیه به تعارضات جناح‌های سیاسی در انقلاب فرانسه پیش می‌آید. اما در انقلاب اسلامی رهبری بر مواضع و فعالیت‌های شورای انقلاب و دولت موقت اشراف داشت و آنها به جای صف‌آرایی اجتماعی و قشون‌کشی خیابانی در برابر همدیگر و حذف یکی به وسیله دیگری، ملتزم بودند موارد اختلاف خود را برای داوری نزد رهبری ببرند. بدین گونه امام با حل و فصل اختلاف‌ها و هدایت آنها در چارچوب اهداف انقلاب، انسجام ملی و ثبات سیاسی کشور را تأمین می‌کرد (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۲۲۷).

تأسیس ساختار حقوقی: پس از تعیین نوع نظام سیاسی، طراحی ساختار حقوقی آن مهم‌ترین مسئله و نیاز انقلاب برای اداره امور مردم و ثبات سیاسی کشور بود. تدوین قانون اساسی و ترسیم نقشه راه آینده کشور نیز می‌توانست دستخوش اختلاف مواضع رهبران جریان‌های سیاسی شود و روند تحولات را با بحران مواجه سازد. تغییرات پی‌درپی قوانین اساسی فرانسه مؤید این امر است. در انقلاب اسلامی، رهبری پیش از پیروزی انقلاب بر ضرورت تدوین قانون اساسی توسط مجلس مؤسسان تأکید کرده بودند (خمینی، ج ۶، ۱۳۸۵: ۱۶ و ۱۹). در حکم انتصاب مهندس بازرگان به ریاست دولت موقت نیز تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی را یکی از مسئولیت‌های آن دولت بر شمردند (همان: ۵۴).

اما ضرورت یا عدم ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان، چگونگی برگزاری و زمان انتخابات و ترکیب و تعداد اعضا و همچنین دستور کار آن به یکی از مهم‌ترین چالش‌های جناح‌های سیاسی تبدیل شد. پیش‌نویس قانون اساسی چند ماه پیش از پیروزی انقلاب به دستور امام نگارش یافته بود و اکنون جمعی از اعضای شورای انقلاب اصرار داشتند که همین پیش‌نویس مستقیماً به همه‌پرسی گذاشته شود. در مقابل جمع دیگری از اعضای شورای انقلاب بر تشکیل مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی اصرار داشتند (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۲۴۷).

همین اصرار جریان‌ها بر مواضع خود می‌توانست به بحران ملی و بی‌ثباتی عمیق سیاسی کشور تبدیل شود. اما با تدبیر رهبر انقلاب مقرر شد به جای مجلس مؤسسان، مجلس ویژه‌ای به نام مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (خبرگان) تشکیل شود و در چهارم خرداد ۱۳۵۸ ضمن پیامی افزون‌بر ضرورت تشکیل مجلس خبرگان و برگزاری انتخابات آن، تأکید کردند که چون اکثریت قریب به اتفاق ملت در رفراندوم گذشته نوع نظام سیاسی را تعیین و جمهوری اسلامی را مطالبه و تأیید کرده‌اند، اکنون تشکیل و ترکیب مجلس خبرگان و تدوین قانون اساسی نیز می‌بایست در راستای همان مطالبه و انتخاب ملی انجام بگیرند (امام خمینی، ج ۷، ۱۳۸۵: ۴۸۲-۳).

این انتخابات با شرکت گسترده مردم برگزار شد و ۷۵ نماینده آن از سوی ملت برگزیده شدند (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۲۴۹). در پیام افتتاحیه مجلس خبرگان، رهبری تأکید کردند که ملت ایران

«با اهدای خون و فریاد «الله اکبر» جمهوری اسلامی را خواستار شدند؛ و در فراندوم بی سابقه و اعجاب آور، با اکثریت قریب به اتفاق به جمهوری اسلامی رأی دادند». از این رو، «با توجه به مراتب فوق، قانون اساسی و سایر قوانین در این جمهوری باید صددرصد براساس اسلام باشد. و اگر یک ماده هم برخلاف احکام اسلام باشد، تخلف از جمهوری و آرا اکثریت قریب به اتفاق ملت است». همچنین تصریح می کنند که «من با کمال تأکید توصیه می کنم که اگر بعضی از وکلای مجلس تمایل به مکاتب غرب یا شرق داشته یا تحت تأثیر افکار انحرافی باشند، تمایل خودشان را در قانون اساسی جمهوری اسلامی دخالت ندهند و مسیر انحرافی خود را از این قانون جدا کنند؛ زیرا صلاح و سعادت ملت ما در دوری از چنین مکتب‌هایی است» (خمینی، ج ۹، ۱۳۸۵: ۳۱۰-۳۰۸).

برای درک اهمیت این موضع رهبری در ایجاد همگرایی ملی و تأمین ثبات و امنیت عمومی و استمرار انقلاب باید توجه داشت از آنجا که دین مبین اسلام عنصر غالب و رکن فرهنگ و هویت ایرانی است و مبنای نظری تحرکات سیاسی و نهضت‌های اجتماعی جامعه ایران به‌ویژه در دو بیست سال اخیر را تشکیل می‌دهد، پاسداشت آن عامل مهم حفظ وحدت و همبستگی ملی و ثبات سیاسی کشور به‌شمار می‌آید. با توجه به اینکه نهضت‌های مشروطه و ملی بر پایه همین فرهنگ و توسط مردمی با همین باورها و اعتقادات شکل گرفتند و پیروز شدند، اما غلبه گفتمان سکولار در اداره امور کشور در مرحله پس از پیروزی، موجب واگرایی جامعه و جدایی آن از دولت و در نتیجه تضعیف حاکمیت ملی و بی‌ثباتی سیاسی کشور و سرانجام شکست آن نهضت‌ها شد، اکنون رهبری با توجه به آن تجارب تاریخی به نمایندگان آن مجلس تذکر و توجه می‌دهد که به مطالبه ملی جامعه در فراندوم نظام، پایبند باشند، زیرا در غیر این صورت ممکن است تجربه تلخ نهضت‌های گذشته تکرار شود.

چگونگی و مدت زمان فعالیت مجلس خبرگان نیز به چالش عمیق دیگری میان جریان‌های سیاسی تبدیل شد. دولت با تمسک به دستاویزها و توجیهاتی حقوقی در صدد انحلال مجلس خبرگان برآمد (سلطانی، ۱۳۶۷: ۲۰۲-۱۹۸). طبیعی بود که چنین تصمیمی در صورت اجرا با واکنش جدی جریان دیگر که از پایگاه عظیم اجتماعی برخوردار بود، روبه‌رو می‌شد و بحران می‌آفرید. اما هنگامی که رئیس و جمعی از اعضای هیأت دولت برای ارائه طرح خود به حضور رهبر انقلاب رسیدند، این پاسخ را از ایشان دریافت کردند: «شما چه کاره هستید اصلش که می‌خواهید این کار را بکنید! شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس منحل کنید؟ پا شوید بروید سراغ کارتان» (امام خمینی، ج ۱۴، ۱۳۸۵: ۴۳۸).

بدین ترتیب با اقدام رهبری، کشور یکی دیگر از عوامل بحران و بی‌ثباتی را پشت سر گذاشت. اما درحالی که مجلس خبرگان مشغول تدوین قانون اساسی بود، دولت موقت در پی

تصرف لانه جاسوسی (سفارت آمریکا) توسط «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام»، استعفا داد. بدین ترتیب، مدیریت اجرایی کشور در مجموع در اعتراض به عملکرد شورای انقلاب و گروه‌های انقلابی صحنه را رها کرد. در چنین شرایطی اگر هر گروهی بر مواضع خود اصرار ورزد و هواداران خود را به یاری بطلبد، روشن است که تنها خشونت و زور است که سرنوشت امور را تعیین می‌کند؛ اتفاقی که به‌طور مکرر در انقلاب فرانسه رخ داد. اما در انقلاب اسلامی در پرتو وجود رهبری توانمند و قاطع امام خمینی (ره)، دولت موقت به‌جای توسل به تحریکات سیاسی، استعفای خود را تقدیم رهبری کرد و ایشان بلافاصله شورای انقلاب را که برخی از اعضای دولت موقت نیز در آن حضور داشتند، مأمور اداره امور کشور کرد (همان، ج ۱۰: ۵۰۰). بدین ترتیب بدون اینکه کمترین بحران و بی‌ثباتی متوجه انقلاب و کشور شود، شورای انقلاب بقیه مأموریت‌های اجرایی را که رهبر انقلاب به عهده دولت موقت گذاشته بود مانند برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی و انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورا، انجام داد.

برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی مهم‌ترین اقدام اجرایی شورای انقلاب در این دوره بود. گروه‌های سیاسی درباره مفاد قانون اساسی دیدگاه‌های مختلفی داشتند و شبهه‌های گوناگونی در این زمینه مطرح می‌شد (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۲۵۴ به بعد). این امر می‌توانست به تشتت آرای جامعه بینجامد و اکثریت ملت را از دستیابی به همگرایی و اجماع مناسب درباره مهم‌ترین مسئله انقلاب و کشور یعنی قانون اساسی و نقشه راه آینده کشور باز بدارد. از آنجا که نفس مشارکت مردم در امور و سرنوشت خودشان یکی از عوامل مهم ثبات سیاسی کشور است و مردم اگر نهادها و ارکان نظام سیاسی کشور را مولود اراده خود بدانند در حراست از آن نیز کوشا می‌شوند، رهبری که با دستور انتشار پیش‌نویس قانون اساسی در جراید، عموم مردم و به‌ویژه نخبگان را به مشارکت در این زمینه فرا خوانده بود، پس از تدوین قانون اساسی و در آستانه انتخابات پیامی خطاب به ملت صادر کرد که در آن آمده است: «قانون اساسی یکی از ثمرات عظیم، بلکه بزرگ‌تر [ین] ثمره جمهوری اسلامی است، از تمام برادران و خواهران عزیز خود از هر قشری و در هر مسلکی هستند تقاضا می‌کنم که به این قانون سرنوشت‌ساز رأی مثبت بدهند» (امام خمینی، ج ۱۱، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

تأیید کلیت قانون اساسی و اسلامی بودن آن از سوی امام موجب اطمینان خاطر و جلب اعتماد عمومی شد. سرانجام همه‌پرسی قانون اساسی با مشارکت بالای مردم در ۱۱ و ۱۲ آذر ۱۳۵۸ انجام گرفت و این قانون با رأی مثبت ۹۹/۵ درصد شرکت‌کنندگان به تصویب ملت رسید (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۳۰۴).

قوة مجریه: قانون اساسی چگونگی استقرار و تثبیت دیگر ارکان نظام را روشن کرده بود. یکی از این ارکان، نهاد ریاست جمهوری و قوة مجریه بود. تنها هفده روز پس از همه‌پرسی قانون اساسی، شورای انقلاب در ۲۹ آذر ۱۳۵۸ قانون انتخابات ریاست جمهوری را تصویب کرد و پس از آن ثبت‌نام از داوطلبان ریاست جمهوری آغاز شد. در همه جوامع، عرصه مدیریت عرصه رقابت است. این کشمکش و هم‌آوردی در جوامع درگیر انقلاب از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌شود. همان‌گونه که دیدیم نبرد برای دستیابی به همین مناصب بود که با توجیه حفظ دستاوردهای انقلاب، خونین‌ترین حوادث و تحولات را در انقلاب فرانسه رقم زد.

در انقلاب اسلامی نیز تا حدودی چنین زمینه‌ها و تهدیدهایی وجود داشت. برای نمونه، سازمان منافقین (مجاهدین خلق) به‌عنوان یکی از خشن‌ترین گروه‌های سیاسی در ایران معاصر، در پی تصرف قدرت و دستیابی به چنین جایگاهی بود. رهبر آن سازمان به‌رغم اینکه به قانون اساسی نظام رأی نداده بود، به‌عنوان داوطلب ریاست جمهوری ثبت‌نام کرد. با توجه به ماهیت چریکی و اعتقادی آن سازمان و همان‌گونه که عملکردشان در حوادث بعدی اثبات کرد، آنها می‌خواستند تا با کشاندن سمت‌وسوی حوادث به‌سوی جنگ مسلحانه و خونریزی، ثبات و امنیت کشور را تهدید کنند. تنها رهبر انقلاب و موقعیت ویژه او بود که با اعلام این مطلب که اشخاصی که به قانون اساسی رأی ندادند نمی‌توانند داوطلب ریاست جمهوری شوند (همان: ۳۰۷ و ۴۱۱)، امکان بحران‌آفرینی را از آن سازمان سلب کرد و زمینه رقابت سالم دیگر داوطلبان را فراهم ساخت. البته رقابت داوطلبان دیگر نیز چندان بدون مسئله نبود. نخستین داوطلب مهم‌ترین جریان سیاسی کشور، یعنی آقای جلال‌الدین فارسی نامزد مورد حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه و بزرگ‌ترین تشکل سیاسی اسلامی کشور، یعنی حزب جمهوری اسلامی، یک مشکل قانونی پیدا کرد و می‌بایست حذف می‌شد. به‌طور طبیعی، صحنه به نفع داوطلب رقیب، یعنی ابوالحسن بنی‌صدر که جریان‌های عمده دیگری از او حمایت می‌کردند (عمید زنجانی، ۱۳۷۹: ۲۵۵ و ۲۶۱)، رقم می‌خورد. این موضوع می‌توانست دستمایه کشمکش میان جریان‌های عمده کشور شود. اما داوطلب حذف‌شده به‌رغم اینکه اشکال قانونی مطرح‌شده را وارد نمی‌دانست، پس از دیدار با امام خمینی (ره) و شنیدن توصیه ایشان، به‌راحتی از داوطلبی انصراف داد. جریان حامی او نیز با توجه به پیروی از رهبری انصراف داوطلب خود را پذیرفت و با معرفی داوطلب دیگری، یعنی دکتر حسن حبیبی، به فعالیت پرداخت. مهم‌تر از این، رهبری حتی داوطلب انصرافی و جریان قدرتمند حامی او را به همکاری با داوطلب رقیب که پیروز شده بود، ملتزم کردند (فارسی، ۱۳۷۳: ۵۲۰-۵۱۷). بدون حضور رهبری با ویژگی‌های امام خمینی (ره) در صحنه سیاست یک جامعه انقلابی، حل چنین بحرانی سخت بود.

پس از تدابیر یادشده، امام خمینی (ره) در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در ۱۴ دی ۱۳۵۸ پیامی خطاب به ملت و نامزدهای انتخاباتی صادر کردند و در آن ضمن تأکید بر پابندی به فراندم نظام، چنین گفتند: «من بسیار مایل هستم که گروه‌هایی که متعهد و معتقد به جمهوری اسلامی و خدمتگزار به اسلام هستند، در مبارزات انتخاباتی کمال آرامش را در تبلیغ کاندیداهایشان رعایت نمایند و نسبت به یکدیگر تفاهم و صمیمیت و اخوت اسلامی داشته باشند و از تفرقه و کدورت شدیداً احتراز کنند» (امام خمینی، ج ۱۲، ۱۳۸۵: ۱۱).

انتخابات ریاست جمهوری در پنجم بهمن ۱۳۵۸ با آرامش و مشارکت خوب مردم برگزار شد (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۳۰۸). از آنجا که هنوز مجلس شورای اسلامی تشکیل نشده و انتخاب نخست‌وزیر و هیأت دولت از سوی رئیس‌جمهور که منوط به رأی مجلس بود مقدور نبود، رهبری رئیس‌جمهور را در رأس شورای انقلاب که عملاً وظایف قوه مجریه را نیز انجام می‌داد، قرار دادند تا بحرانی در مدیریت اجرایی کشور به وجود نیاید.

قوه قضائیه: اصول ۱۵۷ و ۱۵۸ قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸، ساختار قوه قضائیه را تعیین کرده و اصل ۱۱۰ آن تشکیل قوه قضائیه و تعیین رئیس و اعضای شورای عالی قضایی را بر عهده رهبری نهاده بود. از این رو ایشان در چهارم اسفند ۱۳۵۸ طی احکامی *آیت‌الله* دکتر سید محمد بهشتی را به ریاست دیوان عالی کشور و ریاست شورای عالی قضایی، و *آیت‌الله* سید *عبدالکریم موسوی اردبیلی* را به دادستانی کل کشور منصوب کردند (امام خمینی، ج ۱۲، ۱۳۸۵: ۱۶۴-۱۶۳) تا اقدام به ایجاد تشکیلات نوین قضایی کشور کنند. بدین ترتیب دومین قوه از قوای سه‌گانه کشور شکل گرفت.

قوه مقننه: چند هفته پس از انتخاب رئیس‌جمهور، با برگزاری انتخابات مجلس، انقلاب اسلامی موفق شد در سیزدهمین ماه حیات خود آخرین و مهم‌ترین رکن نظام سیاسی کشور را مستقر سازد. انتخابات مجلس نیز به‌عنوان یکی از عرصه‌های مهم نبرد قدرت همواره حتی در شرایط عادی در بسیاری از کشورها به خشونت می‌انجامد. در کشورهای انقلابی این احتمال حادثتر است (شادلو، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

در این دوره، طرح یک یا دومرحله‌ای برگزار کردن انتخابات محور مناقشه گروه‌های سیاسی بود. این امر می‌توانست به رویارویی عملی جریان‌ها و اخلال در شکل‌گیری قوه مقننه بینجامد (همان: ۱۷۸). در این مورد نیز رهبری مهم‌ترین عامل مهار جریان‌های سیاسی و هدایت آنها در چارچوب اهداف انقلاب و نظام، و مشارکت گسترده مردم در انتخابات بودند. در بخشی از پیام ایشان در این خصوص خطاب به اقشار مختلف جامعه آمده است: «عزیزان من که امید نهضت اسلامی به شماست، روز تعیین سرنوشت کشور به پا خیزند و به صندوق‌ها هجوم آورند و آراء خود را در آنها بریزند» (امام خمینی، ج ۱۲، ۱۳۸۵: ۱۷۹-۱۷۷).

پس از برگزاری انتخابات، به‌طور طبیعی، برخی از جریان‌های مهم از نتیجه آن راضی نبودند و تردیدهایی را به جامعه القا می‌کردند (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۳۵۱) که می‌توانست تنش‌آفرین باشد. اما حضور رهبری و پشتوانه نیرومند مردمی مواضع وی، به گروه‌های معترض اجازه نمی‌داد که ثبات کشور را مخدوش کنند. بدین ترتیب در مدت یک سال و اندی، همه ارکان نظام بر پایه اهداف رسمی و از پیش اعلام‌شده که در بیانات و مواضع رسمی رهبر انقلاب و شعارهای تظاهرات میلیونی مردم در سراسر کشور اعلام شده بودند، مستقر و تثبیت شدند.

استمرار پس از استقرار: پس از استقرار ارکان نظام نیز مواردی مانند جنگ مسلحانه برخی گروه‌ها، جنگ تحمیلی، اختلاف میان قوای سه‌گانه، به قدرت رسیدن دولت‌هایی با تفسیر متفاوت از انقلاب و نظام و... رخ دادند که در صورت عدم رهبری کارآمد، هر کدام از آنها بالقوه می‌توانست نظام مستقر را به چالش بکشد و موجب ناامنی و بی‌ثباتی شود. برای نمونه، پس از استقرار و تثبیت ارکان و نهادهای نظام، میان *ابوالحسن بنی‌صدر* که ریاست قوه مجریه را بر عهده داشت، و رهبران حزب جمهوری اسلامی که زمام دو قوه قضائیه و مقننه را در دست داشتند، و دو تفسیر متفاوت از انقلاب و نظام را نمایندگی می‌کردند، اختلاف ایجاد شد. اما در انقلاب اسلامی، حضرت امام در این مورد افزودن بر اینکه هیأتی را مأمور بررسی اختلاف‌های میان قوا کردند (خمینی، ج ۱۴، ۱۳۸۵: ۲۴۸)، خود به‌طور مستقیم مسائل را رصد می‌کردند. برای نمونه، هنگامی که *ابوالحسن بنی‌صدر* برای حذف نیروهای انقلابی و مومن از صحنه، برگزاری رفراندوم را مطرح کرد (افتخاری، ۱۳۸۰: ۷۶-۷۴)، رهبری اظهار داشتند: «یعنی برگردیم به همان زمان قبل از ۲۲ [بهمن] و شاهنشاهی... این معنایش چیست؟ معنایش این است که ثبات این مملکت را از دست بگیرند. اینکه الآن ثبات دارد و از افتخارات این انقلاب است که در ظرف یک سال همه این چیزها درست شد، این را از دست بگیرند» (امام خمینی، ج ۱۴، ۱۳۸۵: ۴۳۹-۴۳۸).

بدین ترتیب، رهبری از بروز بحران جلوگیری کرده و مسئولان قوا را به همکاری با یکدیگر ملتزم کردند. سرانجام به‌علت ادامه اختلاف‌ها، ایشان با عزل بنی‌صدر و انتخاب رئیس‌جمهور جدید (محمدعلی رجائی) از سوی مردم برای ریاست جمهوری، بحران را برطرف کردند (همان: ۴۸۰) تا ارکان نظام به فعالیت خود ادامه دهند (فوزی، ج ۱، ۱۳۸۴: ۳۴۴).

نقش رهبری در دو انقلاب

انقلاب فرانسه: دیدیم که انقلاب فرانسه چگونه دچار بی‌ثباتی‌های بسیار و حتی بازگشت کامل وضع موجود و «ترمیدور» شد. باید دید نیروی اجتماعی انقلاب فرانسه از فقدان چه عاملی رنج می‌برد که دچار آن سرنوشت گردید؟

همان‌گونه که اشاره شد، فعال‌سازی آموزه‌های آرمان و تفسیر آن و همچنین، اتخاذ تصمیم مناسب برای حل مشکلات و هدایت نیروی اجتماعی برای تحقق اهداف انقلاب، بر عهده رهبری انقلاب است. درحالی که در فرانسه شعار آزادی و برابری سر داده می‌شد، برداشت‌های بسیار ناهمگونی از آنها وجود داشت (سیار، ۱۳۸۷: ۱۱۱). همین اختلاف‌ها موجب بروز تفاسیر مختلف از اصول آرمان جدید شد و در نتیجه به اتخاذ مواضع مختلف و کینه فوق‌العاده آنها نسبت به یکدیگر انجامید (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۳۱-۴۲۹).

گروه رهبری انقلاب فرانسه شامل افراد زیادی بود و از برادرزاده شاه، دوک اورلئان، تا کشیش *اوتوال*، *تالیران*، *روبسپیر* و *لافایت* را در برمی‌گرفت. از این رو در انقلاب فرانسه هیچ نامی به‌عنوان رهبر در سیر طولانی آن ماندگار نشد و تمام کسانی که در مراحل گوناگون، سرکردگی حوادث را بر عهده داشتند، به‌زودی در مرحله‌ای دیگر طعمه انقلاب شدند و به زندگیشان پایان داده شد (ملکوئیان، ۱۳۹۰: ۲۸).

میرابو ابتدا با سخنوری و خطابه اذهان را به خود جلب کرد و در مجلس مؤسسان در قامت رهبری ظاهر شد، اما سرانجام به دربار گرایید (دالین و همکاران، ۱۳۶۶: ۱۸). پس از *میرابو*، *بارناو* پرمخاطب‌ترین خطیب بود (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۰۷). *لافایت* اصولاً خود یکی از ژنرال‌های ارتش سلطنتی بود و در جریان کشمکش گروه‌های سیاسی با دربار، همراه با برخی افسران ارتش فرانسه را رها کرد و به صفوف اتریشیان پیوست و در آنجا نیز اتریشی‌ها او را زندانی کردند (بریتون، ۱۳۶۶: ۱۴۴). *مارا* که در مقطعی نقش آفرین بود و در «عصر وحشت» افراد زیادی را به گیوتین سپرد، توسط زن جوانی به نام *شارلوت کوردو* به ضربات خنجر به قتل رسید. *دانتون*، رهبر ژیروندن‌های میانه‌رو که در مقطع تبدیل مشروطه به جمهوری نقش رهبری داشت، در مقطع بعد به‌همراه دوستانش، *دمولن*، *دلاکروا* و *فیلیپو* به گیوتین سپرده شد. *روبسپیر* رهبر ژاکوبین‌ها که در مقطع بعدی اختیار مطلق امور را در دست داشت، عملکردش به یک بحران اجتماعی برای انقلاب منجر شد و سرانجام گروهی دیگر برای حذف وی با هم ائتلاف کردند و او را نیز به گیوتین سپردند (ماله و ایزاک، ۱۳۶۲: ۴۵۱).

گروهی که برای حذف *روبسپیر* با هم متحد شده بودند نیز امکان رهبری نیروی اجتماعی را نداشتند و پس از اعدام او نیز اتحاد آنها از هم پاشیده شد. *میشل وول* در این زمینه می‌نویسد: «ائتلافی که باعث سقوط در ماه ترمیدور شد، به‌طور آشکار غیرهمگن و نامتجانس بود. بعضی از مبتکران مانند *کولوت دوهربو*، *بیلدوان* و *بارر* در آرزوی آن بودند که به یک همکاری مفید دسترسی پیدا کنند بدون اینکه به تغییر در خط‌مشی سیاسی بازگردند. اما این افراد پس از سقوط *روبسپیر* اوضاع را از دست دادند. این سه نفر چپ افراطی که عضو کمیته رفاه بودند از قدرت کنار گذاشته و پس از مدتی محاکمه شده و تبعید گردیدند» (وول، ۱۳۷۸: ۶۲).

سرانجام ناپلئون بناپارت جای آن گروه را گرفت و او نیز پس از چند سال جای خود را به لوئی هجدهم و سلطنت بوربن‌ها، یعنی حاکمان پیش از انقلاب داد. مشاهده می‌شود که در انقلاب فرانسه کادر رهبری شناخته‌شده ثابت و دارای برنامه‌ریزی معین که با ارائه تفسیری شفاف و مورد قبول اکثریت جامعه، قدرت وحدت‌بخشی به نیروی اجتماعی را داشته باشد، وجود نداشت و چهره شاخصی که بتواند نقش سه‌گانه رهبری (نظریه‌پرداز، فرمانده و معمار) انقلاب را در تمام مراحل انقلاب ایفا کند و از محبوبیت، مشروعیت و مقبولیت قشر وسیعی از جامعه برخوردار باشد، نمی‌توان دید (محمدی، ۱۳۷۴: ۱۵۵-۱۵۳). به همین علت، پس از پیروزی، زمام انقلاب هر زمان در دست یکی از افراد و گروه‌های دارای تفاسیر متفاوت قرار گرفت و جنگ قدرت میان آنها زمینه سرخوردگی مردم از آنها را فراهم می‌کرد و موجب حذف سریع‌تر آنها شد (همان: ۱۵۳). به گفته چارلز تیلی: «می‌توانیم بگوییم که در فرانسه در سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۷۹۹ چهار انقلاب متمایز از هم رخ داده است» (تیلی، ۱۳۸۵: ۲۹۲-۲۹۱).

انقلاب اسلامی: انقلاب اسلامی پس از وقوع وضعی بسیار متفاوت از انقلاب فرانسه داشت و توانست در مرحله پس از پیروزی، در مدت یک سال و اندی همه ارکان و نهادهای نظام سیاسی جدید را مستقر سازد و آن را بر پایه اهداف انقلاب استمرار بخشد. نقش رهبری را در فرجام انقلاب فرانسه دیدیم و اکنون می‌خواهیم نقش این عامل را پس از انقلاب اسلامی واکاویم.

در جامعه اسلامی، مرجع تقلید عامل مهمی در جهت دادن به رفتار فردی و اجتماعی افراد است. امام خمینی (ره) به عنوان مرجع تقلید، چه در وضعیت عادی و چه در وضعیت انقلابی، در هدایت رفتار جامعه تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشتند. جایگاه مرجعیت، شخصیت والای علمی-فقهی، مقام عرفانی، تدبیر، شجاعت، صداقت و سادگی معنی‌دار زندگی امام در تکوین این الگوی رهبری مؤثر بوده‌اند. ولی آنچه در ورای این شاخصه‌ها، نقشی فراتر از یک رهبر انقلاب به امام بخشید، این بود که به تعبیر استاد شهید مطهری، ندای امام از قلب فرهنگ و هویت و تمدن، و از اعماق تاریخ و ژرفای روح این ملت برمی‌خاست (مطهری، ۱۳۸۵: ۸۹-۸۵ و ۱۳۹). همین پیوند میان آرمان رهبری با هویت و زندگی جامعه مهم‌ترین عامل انسجام نیروی اجتماعی شد. ایشان در پاسخ به پرسشی مبنی بر علت پیروی عمومی مردم از فراخوان و فرمان‌های او، فرمودند: «چون ملت، ما را خدمتگزار به اسلام و کشور می‌داند و ما مسائلی را مطرح می‌کنیم که سال‌هاست در نهاد ملت است، و بدین جهت است که ما بیان‌کننده خواست‌های ملت هستیم» (خمینی، ج ۳، ۱۳۸۵: ۴۶۹-۴۶۸). به بیان دیگر، او به ملت شخصیت داد و هویت اسلامی از دست‌رفته‌شان را به آنها بازگرداند (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۲۶) و به تعبیر حامد الگار

ایشان به صورت تجسمی از هویت قومی و خودیافتگی ایرانیان درآمده‌اند (الگار، ۱۳۶۰: ۵۱). همچنین، صداقت و خلوص امام موجب شد تا ملت ایران آنچه را با ایمان دریافته بود، در عمل امام تجربه کند. این خصلت نیز امام را به مفهومی بیش از یک رهبر ارتقا داد (افتخاری، ۱۳۸۲: ۲۲۳). میشل فوکو نیز مشاهدات عینی خود از رابطه رهبر و مردم را این گونه بیان می‌کند: «شخصیت آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی‌ای - حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش - نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند» (فوکو، ۱۳۷۷: ۶۴).

بدین گونه، نفوذ کلام امام در لایه‌های مختلف جامعه موجب شد تا همه نیروهای اجتماعی به دور کانون رهبر انقلاب جمع شوند و مواضع خود را با کلام ایشان تنظیم و هماهنگ کنند. به بیان دیگر، برخلاف انقلاب فرانسه، در انقلاب اسلامی ایران رهبر انقلاب از یک پایگاه وسیع و عمیق و فراطبقاتی مذهبی و بلامنازع برخوردار بود. او هم طراح، هم ایدئولوگ و هم معمار و مدیر و مجری انقلاب بود که در همه مراحل انقلاب چه قبل و چه بعد از پیروزی به این عنوان شناخته می‌شد (حشمت‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۳۷).

پس از پیروزی انقلاب اسلامی خرده‌گروه‌هایی که فاقد پایگاه اجتماعی بوده و با آرمان‌های انقلاب نیز مخالف بودند، در پی ایجاد بحران و بی‌ثباتی بودند، اما الگوی رهبری مهم‌ترین عاملی بود که به سرعت ضدانقلاب را زمین‌گیر کرد و نه تنها جامعه را منسجم نگه داشت و از بروز بحران‌های ناشی از واگرایی این گروه‌ها جلوگیری کرد (ملکوتیان، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۷)، بلکه در مدت یک سال و اندی همه ارکان نظام جدید (انجام همه‌پرسی نظام، انتخابات مجلس خبرگان، همه‌پرسی تصویب قانون اساسی، انتخاب رئیس‌جمهور و استقرار قوه مجریه، انتصاب اعضای شورای عالی قضایی و استقرار قوه قضائیه، انتخابات مجلس شورا و استقرار قوه مقننه) را بر مبنای اهداف اعلام‌شده انقلاب مستقر ساخت.

نتیجه

بررسی اجمالی تحولات پس از پیروزی انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران نشان داد که در موفقیت و شکست یک انقلاب، الگو و شیوه رهبری رکن مهم و تعیین‌کننده‌ای است. تعدد رهبری، ضعف پایگاه اجتماعی رهبران، و بی‌ثباتی کادر رهبری و تفاسیر متفاوت آنها از آرمان انقلاب، مهم‌ترین عاملی بود که موجب شد انقلاب فرانسه در مدت نزدیک به دو دهه پس از پیروزی، دستخوش بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های مستمر شود و افزون‌بر تحمل هزینه سنگین، سرانجام به ظهور امپراتوری ناپلئون و بازگشت سلطنت بوربن‌ها بینجامد.

در مقابل، رهبری دارای اصالت، واحد، متمرکز، قاطع و باثبات موجب شد تا انقلاب اسلامی ایران موفق شود ظرف مدت یک سال و اندی با مشارکت اقشار مختلف نیروی اجتماعی، همه نهادها و ارکان نظام جدید را همراه با ثبات مناسب و هزینه کم، بر مبنای اهداف انقلاب تشکیل داده، و مستقر ساخته و استمرار بخشد.

به طور کلی، نقش مجموعه نیروی اجتماعی در تحولات پس از پیروزی انقلاب‌ها قاطع و تعیین‌کننده است؛ یعنی نقش سه عامل آرمان انقلابی، رهبری انقلاب و همراهان یا مردم و نخبگان شرکت‌کننده در انقلاب هر چه آرمان اصیل‌تر و نزد انقلابی‌ها دارای وحدت بیشتری باشد و نیز هر چه رهبری اصیل‌تر از نظر فرهنگی، واحد و هر چه بیشتر وحدت‌بخش باشد، تحولات پس از پیروزی انقلاب سریعتر و با مشکلات کمتر به بنیادگذاری نظام سیاسی جدید منجر می‌گردد. در این مقاله تنها به نقش رهبری انقلابی در تحولات بعد از پیروزی دو انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی پرداخته شد.

منابع و مأخذ

۱. افتخاری، اصغر (۱۳۸۰)، درآمدی بر خطوط قرمز در رقابت‌های سیاسی، تهران: فرهنگ گفتمان.
۲. ----- (۱۳۸۲)، وفاق ملی، تهران: سازمان عقیدتی سیاسی نیروی انتظامی.
۳. بدون مؤلف (۱۳۶۵)، مثل برف آب خواهیم شد؛ مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، دی-بهمن ۱۳۵۷، تهران: نشر نی.
۴. بریتون، کریین (۱۳۶۶)، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۷۲)، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۷)، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ۲ جلد، تهران: امیرکبیر.
۷. پزشکیزاده، ایرج (۱۳۸۳)، مروری در تاریخ انقلاب فرانسه؛ از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تا کودتای ناپلئون، تهران: نشر قطره.
۸. تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، انقلاب‌های اروپایی، ترجمه بهاءالدین بازرگانی گیلانی، تهران: کویر.
۹. حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۸)، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، تهران: دانش و اندیشه معاصر.
۱۰. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۵)، صحیفه امام، ۲۲ جلد، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۱. دالین و دیگران (۱۳۶۶)، تاریخ انقلاب فرانسه، ترجمه فریدون شایان، تهران: پیشرو.
۱۲. دونالدلن، ش (۱۳۶۸)، تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش، ۲ جلد، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۳. سلطانی، مجتبی (۱۳۶۷)، خط سازش، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۴. سیار، غلامعلی (۱۳۸۷)، «انقلاب فرانسه زیر ذره‌بین»، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، تهران: انتشارات اطلاعات، ش ۲۴۹-۲۵۰.
۱۵. شادلو، عباس (۱۳۸۶)، انقلاب اسلامی از پیروزی تا تحکیم، تهران: مؤلف.
۱۶. شیروی، عبدالحسین (۱۳۸۵)، حقوق تطبیقی، تهران: سمت.
۱۷. طباطبایی، صادق (۱۳۸۷)، خاطرات سیاسی اجتماعی، ۳ جلد، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۱۸. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۷)، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران: نشر کتاب سیاسی.
۱۹. ----- (۱۳۷۹)، خاطرات عمید زنجانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۰. فارسی، جلال‌الدین (۱۳۷۳)، زوایای تاریخ، تهران: انتشارات حدیث.
۲۱. فوزی، یحیی (۱۳۸۴)، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، ۲ جلد، تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۲۲. فوکو، میشل (۱۳۷۷)، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.

۲۳. کاشانی، مجید (۱۳۷۴)، جامعه‌شناسی انقلاب، تهران، پیام نور.
۲۴. الگار، حامد (۱۳۶۰)، انقلاب اسلامی در ایران، مترجمان، مرتضی اسعدی و حسن چیدری، تهران: قلم.
۲۵. ماله، آلبر و ایزاک، ژول (۱۳۶۲)، تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران: انتشارات علمی.
۲۶. محمدی، منوچهر (۱۳۷۴)، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، تهران: نویسنده.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۵)، آینده انقلاب اسلامی ایران، تهران: بنیاد علمی و فرهنگی استاد شهید مرتضی مطهری.
۲۸. ملکوتیان، مصطفی (۱۳۹۰)، زمینه‌ها، عوامل و بازتاب جهانی انقلاب اسلامی ایران: رهیافت فرهنگی، ج اول، تهران، دانشگاه تهران و دانشگاه معارف.
۲۹. ملکوتیان، مصطفی و احمدی، وحیده (۱۳۹۰)، «نیروی اجتماعی و تأثیر آن بر شرایط پس از پیروزی در انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران»، فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، قم: انتشارات دانشگاه معارف اسلامی، ش ۲۴.
۳۰. وول، میشل (۱۳۷۸)، انقلاب فرانسه: نهضت اجتماعی و تغییر روحیات و طرز تفکر اجتماعی، ترجمه دکتر محمد مظلوم خراسانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی